

آیت‌الله موحدی کرمانی:

# قبل از پیروزی انقلاب برای تشکیل حزب جلسات سری داشتیم

آیت‌الله محمدعلی موحدی کرمانی یکی از چهره‌های شاخص حزب جمهوری اسلامی است که عضو شورای دآوری حزب بود، شورایی که اختیارات بالادستی داشت و طبق ماده ۳۳ اساسنامه باید از سه نفر از زبده‌ترین اعضای حزب تشکیل می‌شد. او پیش از آن نیز سوابقی با شهید بهشتی داشته است که به دلیل عدم فراهم بودن شرایط، در این مصاحبه تنها به چند فراز از همراهی آنها پرداخته شد.

■ یکی از ارکان مبارزه که شهید بهشتی در آن حضور داشتند، جامعه روحانیت مبارز بود که شما هم در آن عضویت داشتید، شما چگونه به عضویت آن تشکل در آمدید؟

سال ۴۷ یا ۴۸ بود که بعضی از افراد خیر تهران که شهید باهنر با آنها مرتبط بود، مسجدی ساختند و از ایشان خواستند که یک امام جماعتی برای مسجد ایشان پیشنهاد کند و ایشان با من تماس گرفت و از من خواست که از کرمان به تهران بیایم. من هم پذیرفتم و برای اداره مسجد مسلم بن عقیل به تهران آمدم. ما آمدیم تهران و دیگر ساکن تهران شدیم و با دوستان خوب‌مان هم مانوس بودیم. وقتی که مبارزه حاد شد، روحانیت هم حسابی منسجم شد و به صحنه آمد و برای انسجام، مناطق تهران به مناطقی تقسیم شد و جلساتی ما داشتیم با عزیزی، از قبیل آیت‌الله مهدوی کنی، آیت‌الله امامی، مرحوم شهید بهشتی، شهید مطهری، شهید باهنر و شهید محلاتی، شهید شاه آبادی این آقایان بودند. تصمیم شد که این برنامه‌های مبارزاتی منسجم باشد و حسابی شکل خاص خودش را بگیرد، مناطق را تقسیم کردیم و بنا شد که روحانیون هر منطقه‌ای تجمع کنند و از بین خودشان دو نفر را انتخاب کنند و این دو نفر بیايند در شورای مرکزی، یک شورای مرکزی تشکیل بشود. محور مبارزات همان شورای مرکزی بود که مرتب تشکیل می‌شد و انصافاً خیلی هم این مبارزات منسجم و بسیار حساب شده بود و اکثر راهپیمایی‌هایی که در آن دوران شروع می‌شد، آن راهپیمایی عظیم در روز عید فطر، بعداً راهپیمایی‌های بعدی در روز تاسوعا، روز عاشورا و... تمام اینها با یک برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده‌ای بود که سراسر کشور را فرا می‌گرفت و همه جا این تظاهرات بود و وضع عجیب بود.

■ با این حساب این اقدامات تشکیلاتی زمینه‌ساز تشکیل حزب جمهوری اسلامی شد، درست است؟

ما معمولاً تابستان‌ها به مشهد می‌رفتیم. درست یادم نیست تابستان سال ۵۵ بود یا ۵۶. در مشهد به مرحوم ربانی املشی که از دوستان قدیمی و صمیمی‌ام بود برخورد کردم. از من پرسید: «کی آمدید؟» جواب دادم: «همین تازگی‌ها آمده‌ام.» گفت: «پس به دیدن می‌آییم.» گفتم: «تشریف بیاورید.» نشانی منزل را گرفت و گفت: «با آقای خامنه‌ای می‌آییم.» آن موقع آیت‌الله خامنه‌ای در مشهد بودند. با هم قرار گذاشتیم. پیش از ظهر بود که آقایان تشریف آوردند. یک ساعتی با هم نشستیم. در بین صحبت‌ها این مسأله مطرح شد که چه خوب است تشکلی به وجود آوریم. این فکر در جمع‌مان مورد پسند واقع شد. جمع اصل قضیه را پذیرفت. تشکل نیاز به جذب افرادی دارد که در واقع این افراد مؤسس آن می‌شوند. صحبت شد که شهید آیت‌الله دکتر بهشتی هم مشهد هستند. بهتر است با ایشان هم صحبت کنیم. اگر اصل قضیه را پذیرفتند، ایشان هم به جمع ما بیایند. همان موقع راه افتادیم. دوستان منزل آقای بهشتی را بلد بودند. آقای خامنه‌ای فولکسی داشتند، سوار ماشین شدیم و ایشان رانندگی می‌کردند. یادم هست فولکسی که ایشان داشت سر و صدا و تق و توق زیادی می‌کرد. مرحوم ربانی املشی به شوخی گفت: «ما خجالت می‌کشیم سوار این ماشین شویم. هر کس صدای این ماشین را بشنود می‌گوید اینها کی هستند!» همگی خندیدیم.

در راه هنوز به منزل شهید بهشتی نرسیده بودیم که دیدیم شهید دکتر باهنر با دهپایی می‌خواست از یک طرف خیابان با آن طرف برود. به ایشان رسیدیم. به نظر می‌رسید صبحانه‌ای تهیه کرده بود. به ایشان گفتیم ما در فکر چنین تشکلی هستیم شما هم با ما بیا. ایشان هم گفت: «چشم!» ایشان هم آمد و چهار نفر شدیم. به ایشان



گفتیم که می‌خواهیم به منزل آیت‌الله بهشتی برویم. شهید بهشتی دم در آمد. به ایشان گفتیم که می‌خواهیم قدری راجع به موضوعی با ایشان صحبت کنیم. ایشان عذر خواستند و گفتند که نمی‌شود، چون آن موقع جلسه با میهمان داشتند. برای جلسه بعد قرار گذاشتیم. خاطرم نیست روز بعد بود یا عصر همان روز. در جلسه‌ای که بعداً با شهید بهشتی داشتیم، راجع به این موضوع صحبت شد. پذیرفتند که ایجاد این تشکل کار خوبی است. به این ترتیب پنج نفر شدیم. گفتیم: «حالا بنشینیم ببینیم آنهایی که می‌توانند در این کار با ما همفکر باشند چه کسانی هستند. تا آنها را جمع کنیم.» شروع به شناسایی افرادی که در تهران، قم و مشهد بودند، کردیم تا با آنها صحبت کنیم.

■ اسامی این افراد که در همان جلسه اول مطرح شدند را هم در ذهن دارید؟

در قم آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله مؤمن و آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی در نظرمان آمد. یادم نمی‌آید در قم غیر از آنها شخص دیگری را پیدا کرده باشیم. در تهران آیت‌الله آقای مهدوی‌کنی و چند نفر دیگر، آقایان هاشمی و منتظری هم مورد نظرمان بودند که آن موقع این دو نفر در زندان بودند. البته برخی مثلاً در روحانیت مبارز بودند، ولی تا آنجا که یادم می‌آید در این مرحله در نظرمان برای تشکل حزب نبودند که برخی بعدها ملحق شدند.

در مشهد هم آقای طبسی و شهید هاشمی نژاد بودند. با اینها صحبت و مذاکره شد. در جریان قرار گرفتند و قرار شد اعضای اصلی و در واقع مؤسس آن باشند. پیش از اتمام سفر مشهد تصمیم گرفته شد که در تهران هم جلسه‌ای تشکیل بدهیم.

■ از این تاریخ تا تأسیس حزب این ارتباط ادامه داشت؟

بله، ما برای تنظیم اساسنامه حزب جلسات سری متعددی داشتیم. هنگام پیروزی انقلاب مسأله آشکار شد و حزب جمهوری اسلامی اعلام موجودیت کرد.

به دنبال آن جلسات هم تشکیل می‌شد. در جلسه‌ای همه اعضا دعوت شده بودند تا شورای مرکزی و شورای دآوری و شورای افتا را انتخاب کنند. یادم می‌آید مرحوم حاج احمد‌آقا هم در آن جلسه شرکت کرده بود. اول شورای مرکزی و بعد اعضای شورای دآوری و شورای افتا مشخص شدند.

■ در خصوص شورای افتا کمتر صحبت شده است، اعضای شورای افتا چه کسانی بودند؟

آیت‌الله خامنه‌ای و شهید بهشتی را مطمئن هستم. احتمال می‌دهم آیت‌الله ربانی املشی هم در شورای افتا بود. اسامی بقیه اعضا در خاطرم نیست. چون من در آن شورا نبودم و در شورای مرکزی و شورای دآوری بودم.

■ وظیفه و کارکرد شورای افتا چه بود؟

چون خودم در شورای افتا نبودم، دقیق به خاطر ندارم چه مسائلی در دستور آنها بود، اما علی‌القاعده این شورا در تبیین خطوط اصلی حزب و برنامه‌ها و احیاناً فزایندهایی که باید در اساسنامه قرار بگیرد، نقش داشتند. در واقع صیانت از اسلامیت حزب می‌کردند.

■ با توضیح حضرت‌عالی در نخستین جلسه تأسیس حزب، به نظر می‌رسد بین رهبر معظم انقلاب و شهید مظلوم صمیمیت ویژه‌ای برقرار بوده است، از این ارتباط خاطره‌ای در جامعه روحانیت نیز در خاطر دارید؟

بله، معمولاً در جلسات جامعه روحانیت شهید آیت‌الله دکتر بهشتی حضور داشتند و رهبر معظم انقلاب هم وقتی تهران بودند، همیشه به آن جلسات می‌آمدند. درباره ارتباط شهید بهشتی و رهبر معظم انقلاب همین قدر می‌دانم که بین آنها کمال صمیمیت و اعتماد بود. خاطره‌ای که می‌تواند به خوبی این موضوع را نشان دهد، مربوط به جلسه‌ای است که یکی از اعضای وقت شورای مرکزی جامعه روحانیت که اسم نمی‌برم، به دلایلی کدورتی از حزب داشت؛ فکر می‌کنم چون دلش می‌خواست در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی هم باشد و نبود جامعه و از طرفی دیده بود حزب رونق پیدا کرده و به او توجه نشده، در شورای مرکزی جامعه روحانیت خیلی تعبیر بدی داشت نسبت به حزب و در غیاب شهید بهشتی که آن وقت دبیرکل حزب بود تعبیر بدی به کار برد، کلمه‌ای که شاید قدری موهن بود. چون تلقی‌اش این بود که شهید بهشتی نقش اصلی را در این تحزب دارد. خوب یادم هست به محض اینکه این تعبیر را کرد، به قدری آقا ناراحت شدند که گفتند: «نشستن در جلسه‌ای که به آقای بهشتی توهین می‌شود حرام است» و بلند شدند. شما از همین مورد می‌توانید به رابطه آقا و دکتر بهشتی پی ببرید.

البته راجع به بعضی موضوعات جاری بحث‌هایی می‌شد، ولی نهایتاً تصمیمی که گرفته می‌شد برای هر دو بزرگوار محترم بود و به آن اهمیت می‌دادند. هر دو بزرگوار هم در جرقه آغاز فعالیت حزب جمهوری اسلامی شریک بودند.

بین شهید بهشتی و رهبر معظم انقلاب کمال صمیمیت برقرار بود و کاملاً با هم بودند و ذره‌ای اختلاف نداشتند. البته گاهی در مورد موضوعات بحث می‌شد اما نهایتاً تصمیمی که گرفته می‌شد برای هر دو بزرگوار محترم بود.

مخصوصاً آقا فوق‌العاده به شهید بهشتی علاقه‌مند بودند. وقتی می‌خواستیم خبر شهادت آیت‌الله بهشتی را به آقا بدهیم واقعاً نمی‌دانستیم چگونه بگوییم. چون آن موقع آقا بر اثر سوء قصدی که به ایشان شده بود، مجروح بودند. در نهایت هم وقتی این خبر را شنیدند بسیار برای‌شان ناگوار بود.

